Ketabton.com

ای رشک جان زهره بیا جای وی بگیر !

کار و ان شهید رفت از پیش وان ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار د و چشم یك تن کم وز حساب خرد هزاران بیش

بلی! وقتی یکی از افراد عادی بشر ازین جهان رخت بربندد دو چشم از شماره چشم ها کاسته میشود ولی هر گاه هنرمند عالی مقامی چون استاد قاسم که بیش از نیم قرن به هنر و موسیقی ما خدمت کرده بعالم دیگر شتابد در حقیقت مثل این است که هزاران وجود گرامی و هنرمند از میان ما رفته باشد یك سال گذشت که آن بلبل هزاردستان خاموش شد و امروز رادیو کابل وهنرمندان کشور محفلی بنام او منعقد می سازند واز وی یادمیکنند وروح اورا شاد می نمایند چون بعلت مریضی مقاله مفصلی نتوانستم بنویسم باین قطعه شاعر معروف خراسان وخاوران انوری ابیوردی که در رثاء کمال الزمان مغنی معروف در بار سنجر سلجوقی گفته بود اختصار می نمایم :

هرگز کمان نمبر که کمال الزمان بمرد
کو روح محض بود بجسم فنا پذیر
میدان که ساکنان فلک سیر گشته اند
از مطر بی‌زهره بر ین چرخ گنده پیر
خواهش کنان به نزد کمال الزمان شدند
کو بود در زمانه در ین علم بی نظیر
گفتند زهره را ز فلک دور کرده ایم
ای رشک جان ز هره بیا جای وی بگیر گویا اعتمادی

محمد سرور انوری
M. Sarwar. Anwari

سوانح مرحوم استاد قاسم افغان

استاد قاسم افغان پسر استاد ستارجو درسال ۱۱۶۲ شمسی پا به‌عرصهٔ وجود گذاشت استاد بعدازسن پانزده سالگی موسیقی را نزد پدرخود آموخته وبعد ازآن نزد استادان دیگرداخلی وخارجی به‌تعلیم موسیقی پرداخت برای دفعهٔ اول به‌سن بیست‌سالگی بدربار امیرعبدالرحمن خان شامل‌وظیفه‌شد درسن بیست و یك سالگی بحضورسردار نصرالله‌خان نائب‌السلطنت مقرر گردیددر بیست و پنج سالگی که شهرت استادموسیقی زیاد شده رفت بدربار امیرحبیب الله‌خان‌شهید بحیث‌بهترین خواننده مرقع‌بافت درین وقت بود که استاد باتشویق وقدردانی‌های پی درپی امیر موصوف بفکر ایجاد طرزهای جدیدافتاده وارخود طرزهاوآهنگ‌های‌جدیدساخت که نه تنهادرآن‌وقت بلکه تاامروزمورد پسند همگان بوده، اکثرخوانند گان وطن‌ازهمان‌طرزهاوآهنگ‌های‌استاد پیروی‌میکنند بعداززمان‌سلطنت امیر حبیب‌الله خان شهید بحضورامیرامان‌الله خان به‌صفت‌استاد موسیقی‌وطن‌وخوانندهٔ



مرحوم‌استاد قاسم‌افغانی دراخیرزندگی

منحصربدربار عزتقرر حاصل نمودودرهمین عصر بود که بگرفتن نشانهای طلاوالماس بنام نشان «مسرت» و «یادگار» استقلال وطن‌افتخارحاصل نمودپس‌ازآنکه (اعلیحضرت‌محمدنادرشاه)

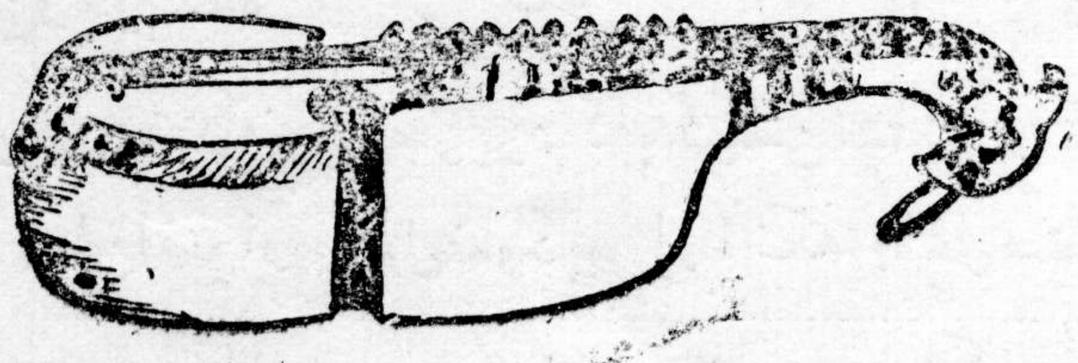
چون پیرشدی حافظ ازمیکده بیرون‌شو رندی و طرب ناکی درعهد شباب اولی

به تخت سلطنت جلوس فرمو دند استاد مر حوم را مورد نوازش ولطف شا هانهٔ خود قرار داده وبه صفت استاد موسیقی وخوانندهٔ دربارخود سر افراز فرمودند بعد از سلطنت اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید استادمرحوم بدربارالمتوکل علی‌الله اعلیحضر ت محمدظاهرشاه مثل دربارسلاطین گذشته بهصفت استادموسیقی وبهتر ین‌خو انند ه شناخته شدوتا آخرین‌روز حیات‌خود معاش میبرد.

استادمرحوم درسال ۱۳۳۲ موقعیکه ریاست کابل رادیو سالگر ۀ هفتا د میـن سال استادرا برپا کرده بوداز حضور اعلیحضرت معظم هما یونی به اخذ نشان طلا ئی «خـدمت» مفتخر گردید .

بروز (۲۲) سنبـله ۱۳۳۵ استادقـاسم افغـان‌فوت نمـود وروز بیـست‌و۳ سنبله ساعت ۵ عصر استادمرحوم بخاك‌سپرده‌شد. درموقع تشییع‌جنازهٔ‌استادمرحوم بناغلی‌علی‌محمدخان مـعاون اول‌صـدارت عظـمی‌واکثر وزراء، بنـا غلی رئیـس مستقل مطبو عات و بناغلی، کابل بنار وال واکثر نویسند گان ومعاریف ومعززین شهر وصدها نفر از علاقمندا ن استادمرحوم حاضر بو دندسوانح استادازطرف‌ریاست کابل‌رادیوتوسط بناغلی گویای‌اعتمادی قرائت گردید سپس بناغلی‌رشتیا رئیس‌مستقل مطبوعات دراطراف شخصیت استاد مرحوم درعالم موسیقی‌وطن‌سخنرانی نمود، ریاست کابل رادیوپرو گرام‌خصوصی گرفته بود که‌دران سوانح استاد مرحوم ودیگرمضامین‌راجع به‌استاد وزیکاردهای استادبرود کاست گردید روزاول فاتحه گیری از طرف ریاسـت کـابـل رادیـو بود، بـرا ی ادا ی فاتحه بر علاوهٔ هزاران‌نفر ازدوستان وعلاقمندان استادمرحوم والاحضـرت سپه‌سالار غازی‌سردار شاه‌محمود خان،بناغلی سردار محمدنعیم معاون دوم صدارت‌عظمی، بناغلی‌علی‌محمد معاون اول‌صدارت عظمی همه‌وزرای‌محترم، وهمه ا راکین ونمایندگان‌مطبوعات، کابل‌بناروال وتمام‌نمایندگان شهر رئیس محترم شورا و جمیع‌نما یندگا ن‌محترمیکه‌به کابل تشریف داشتند آمده‌بودند برای مصارف جنازهٔ استاد مر حوم ازحضور اعلیحضرت معظم‌همایونی ووالاحضـرت سپه‌سالار غازی وریاست مستقل مطبوعات‌وبناروالی کابل‌پول‌فرستاده‌شد.

همچنین ازطرف بناغلی سـردارمحمدداؤد صدراعظم تسلی‌نامهٔ بعنوا ن یعقوب قاسمی فرزند ارشد استادمرحوم بایك مبلـغ لازمه برای خیرات استاد مر حوم فرستاده شده‌بود



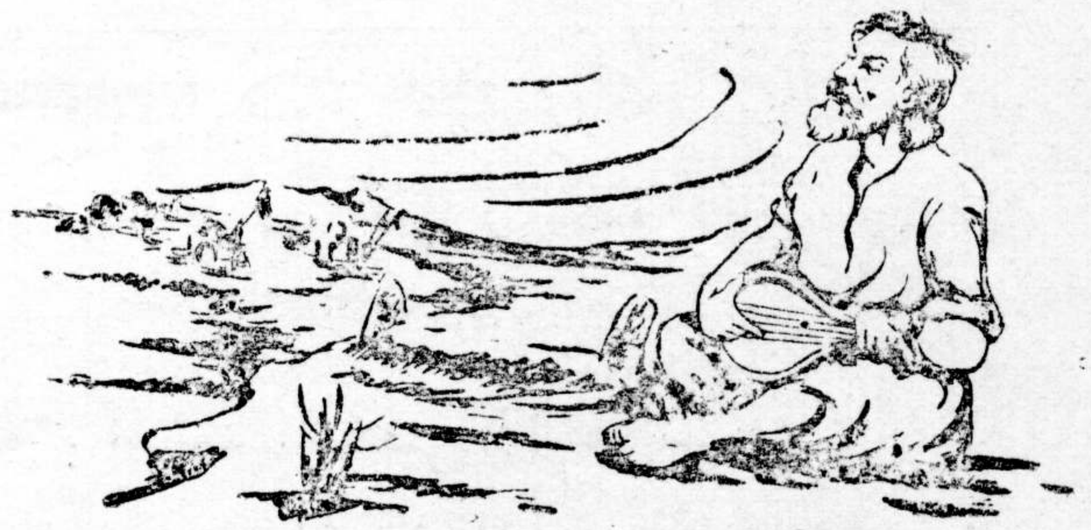
اینست نقل تسلیت نامهٔ قیمتدار بناغای سردار محمد داودصد راعظم:

«بناغلی یعقوب قاسمی!

ازفوت پدر مرحوم شما متأثر شدم وافسوس می کنم نظر بکثرت گرفتاری بفاتحه رسیده نتوانستم.

استاد مرحوم در تحول موزیك وطن رول مهمی بازی کرده و یقین دارم، تاریخ موزیك مملکت ایشان را فراموش نخواهد کرد، خداوند پدر مرحوم شما را غریق رحمت خود گرداند، بشما و دیگر بازماندگان شان صبر جمیل نصیب کند.»





مجلهٔ پښتون بزغ: سال شانزد، درشمارهٔ ۱۳ خود نسبت فوت استاد مرحوم چنین نوشته بود:

ضیاع المناك درعالم موسیقی

بکمال تاثر اطلاع گرفته‌ایم که استاد قاسم افغان‌خوانندهٔ معروف ومحبوب وطن در اثرمریضی طولانی داعی اجل‌را لبیك گفته روان‌وی آهنگ‌عالم بالا نمود - استادمرحوم ازصبح جوانی تاشام پیری بعالم‌موسیقی خدمات فراموش ناشدنی نمود آن مرحوم یگانه موسیقی دانی بود که‌درهرمجلس‌وهر بزم جای‌ومقامی داشت حاضر جوابی ومجلس آرائی ونکته‌سنجی وی‌قابل وصف است.

پښتون بزغ: تاثرات عمیق خودرا نسبت باین ضایعهٔ الیم اظهار کرده برای آن مرحوم مغفرت خواسته‌وبیازماندگان آن مرحوم صبرواجرجمیل می‌خواهد.

بیامطرب‌ای ناله پرداز دل! خروش‌افگن پردهٔ ساز دل

بود نغمه تاکی خموشی بیان طرب‌چنددرپوست باشد نهان؟

قطعه تاریخ وفات مرحوم استاد قاسم افغان ازطبع جناب ملك الشعرا بیتاب

ببزم عیش ظلم بیگران رفت — که قاسم خان افغان از میان رفت
چه نیکو اعتقاد مذهبی داشت — یقین دارم با یمان از جهان رفت
نمود آباد مسجد در خرابات — غم عقبای خود خورده روان رفت
سخا و خیر قدر وسع کرده — بدرویش و فقیر و ناتوان رفت
بمیلا دالنبی ع خیرات میکرد — بدین رفتارخوش زین خاکدان رفت
با بیات خوش و آواز دلکش — نوازش کرده گوش سامعان رفت
ازین روسال فوتش گفت بیتاب — نشاط محفل انس از جهان رفت
۱۳۷۶ق

مرثیه به نسبت فوت استاد قاسم افغان ازطبع بناغلی صوفی عشقری که
درشب دوم فوت استاددر پروگرام مخصوص ازطرف کابل رادیو
بروکاست شد.

در یغا ازین دور چرخ کبود — که بگذشت شخصی زاهل سرود
رئیس و کلان خرابات بود — به پیری جوان خرابات بود
اثر بود چندان به آواز او — که سنگ آب گردید از ساز او
سرو تال سازش همه با اساس — با بیات و افراد موقع شناس
بیانش سراپا زتاثیر پر — فراورد هر نظم و نثرش بگر
بدی شان وتمکین آن مثل کوه — نمودی بشاه و گدا با شکوه
بخلق خوش خود بدلها عزیز — رسا بود و دانا و وافر تمیز
بهرجا که بودی غم آنجا نبود — همه شاد می شدبساز و سرود
چو میخواند اشعار بیدل بساز — همی کرد گریه بسوزو گداز
چنان جمع می کرد افکار را — که یك سر بپای پرده وتار را
بوحدت همه آشنا می شدند — همه فارغ از ما سوا می شدند
غم از محفل ساز او دور بود — همه خرم و شاد و مسرور بود
نکوئی دلش نالهٔ سرد داشت — ز عشق و محبت بسی درد داشت
گرفتار خوبان مه روی بود — دلش صید در حلقهٔ موی بود
دلش نالش از رشك اغیار داشت — گل داغ در سینه بسیار داشت
سفر کرد ازین دیر ناپایه دار — بروحش دعا کرده دستی بر آر!!

بیا عشقری ختم کن این بیان
ببخشد خداوند پیر وجوان !!

تاریخ فوت یگانه استادوطن ازطبع بناغلی شا .ق جمال

آخ از دست چرخ سفله نهاد — میکنم با ز نا له و فر یا د
قاسم آ ن نغمه سنج محفل عیش — که بدی در کمال خود استاد
غم بد یدا ر او ز د ل بیر و ن — عالمی ا ز نوای او دلشاد
وه که سیل جها ن تبا ه ا جل — داد بنیا د عمر او بر با د
جمعه و هشتم صفر گر د ید — زین قفس مرغ روح او آزاد
بز م عیش و نشاط بر هم خو رد — دل احباب برزمین افتاد
د وش بودم بفکر تا ریخش — شایق آن گشته بهر غم اینجا د

فوت او بر جبین حور نو شت
که خرا باتی و فسا بنیا د

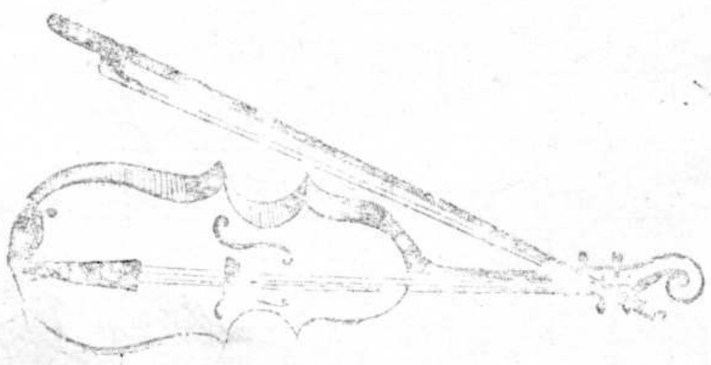
۱۳۷٦ ق

☆ ☆ ☆

شعرذیل به نسبت فوت استادقاسم افغان ازطبع بناغلی شایق جمال می باشد که روزچهل استاد مرحوم ازطرف بناغلی یعقوب قاسمی برود کاست شده بود.

کدامین پیکر موسیقی آخرازجهان رفته؟ — که آهنگ فرح بخش سروسازازمیان رفته
ندارد نا له تا ثیری ندا رد تار آهنگی — خداوندا کدام استاد کار ازدیدگان رفته
زهر مویم فغان و نا له جا نسو ز می آید — کدامین بلبل شیرین صدا ازبوستان رفته؟
نمی باشد به بزم دلبران عیش و نشاط اکنون — که آن ازجان خریدار ادای گلرخان رفته
رباب وطبله وسار نگ بی سر گشته اندازغم — که آن پیر خرابات ازمیان دوستان رفته
کنم گر ناله ازبخت سیاه خویش می شاید — که ازدستم چنین یك موسفید مهربان رفته

نه تنها شایق آه وفغانم من درین محفل
صدای نا لهٔ طنبو ر هم تا آسمان رفته





بمناسبت سالگره هفتاد مین سال یگانه سرود سرای وطن طرب مسکن
أستاد قاسم احسن الله ا لیه

سخت شورانگیز،شیرین نغمهای قاسم است — گوشها اکثر نمکخوار نوای قاسم است
سوزناك و درد خیز ورقت آور پر اثر — آر یائی نغمه آرنی های های قا سم است
(۱) کرده ریکات دگر قائم پی سازو نوا — لذت بی سابقه در طرزهای قا سم است
زاده توام نای حلقومش مگر با نیشکر — کانچنین خوش چاشنی صوت وصدای قاسم است
بیت آو ر دن قرار ا قتضا ی هر مقام — خاصهٔ طبع سخندان ر سا نی قاسم است
بودنش خوانندهٔ در با ریك عمر دراز — میکند ثابت که بی همتا نوای قاسم است
ساکن کوی خرا باتست این استاد فن — صحبت پیر مغان فرحت فزای قاسم است
اکثر از خوانندگان مانده به پیش اوشکر(۲) — اوستاد یها مسلم از بر ا ی قاسم است
کرج ور کهب گندهار ومدهم و پنجم دگر(۳) — دیوت و نکها ر،ممنون غنای قاسم است
راگ ها وراگنیها پتر ها وبا رجا (٤) — مبتلا ی نغمهٔ تمکین ادای قا سم است
مستقیماً یا بغیر مستقیم ا ز هر ط ر ف — دلنوازیها زطر ز دلر با ی قا سم است
ما ضی اورا فرا مو شم نسازد حا ل او — جلوه گر پیش نگاهم صحنه های قاسم است
ضعف پیری ساخت امرورش نحیف وزارحیف — سستی اعصاب غالب بر قوای قاسم است

---

(۱) ریکات قایم کردن بعضی اساس گذاشتن و بمعنی دیگر باسازو نوا ایهام خیلی لطیف را میرساند

(۲) شکرماندن در اصطلاح موسیقی دانان هند کنایه ازشاگرد شدن است .

(۳) های کهرج وهیوت درین بیت برعایت وزن شعری حذف شده اگرچه بز بان هندی هم نوشته میشود و بتلفظ نمی آید و کهرج در کهب و گند هار ومد هم و پنجم دهیوت ونکهارانام هفت سرهندی می با شند .

(٤) دراصل بهارجا مینویسند بهای غیرملفوظ، ناگفته نماند که درموسیقی هندی شش راگ است وهرراگ ازخودچندین راگنی و پتر و بهار جا دارد .

بطور تشبیه اگرراگ راتنهٔ درخت گوئیم راگنی شا خهای کلانی است که ازان درخت منشعب گردیده وپتر شا خهائیکه ازراگنی رسته وبهارجا شا خهای کو چکتر ی که از پتر سر کشیده .

پیش ازین تانپوره(۵) گرمیداشت لرزان پنجه‌اش — لغزش، مستانهٔ اکنون به پای قاسم است
چون شود هفتاد ساله آدمی افتد ز کار — زین سبب پررقت آور ماجرای قاسم است
درد و آلامی که شد در آخر عمرش نصیب — باعث آمرزش جرم وخطای قاسم است
باقد خم نالشی میکرد دیشب عقل گفت — نغمهای چنگ پیشم ناله های قاسم است
بی نوازش نیست اکنون پیرچنگی(٦) گشتنش — قدردان نالش قاسم خدای قاسم است
درخرابات اینکه زیبا مسجدی آباد کرد — شاهد نیك اعتقادی ها برای قاسم است
با فقیران دارد اخلاص وارادت بیشمار — فطرت نیکودرین ره رهنمای قاسم است
بسکه حق آشنائی را رعایت می کند — هرکرا دیدیم مرهون وفای قاسم است
در فراست درفصاحت در حلاوت بعد ازو — نغمه‌سنجی کو؟ که پندارم بجای قاسم است

رادیو کابل که نیکی محفلی کرده است ساز — لایق و باارزش ابریشم بهای(۷) قاسم است
آن نشان حسن خدمت کز برایش داده شد — مرهمی بر سینهٔ زخم آشنای قاسم است
۸۱ خامهٔ بیتاب پایان نشاط افزوده گفت — این نواز شها بسی نیکو برای قاسم است

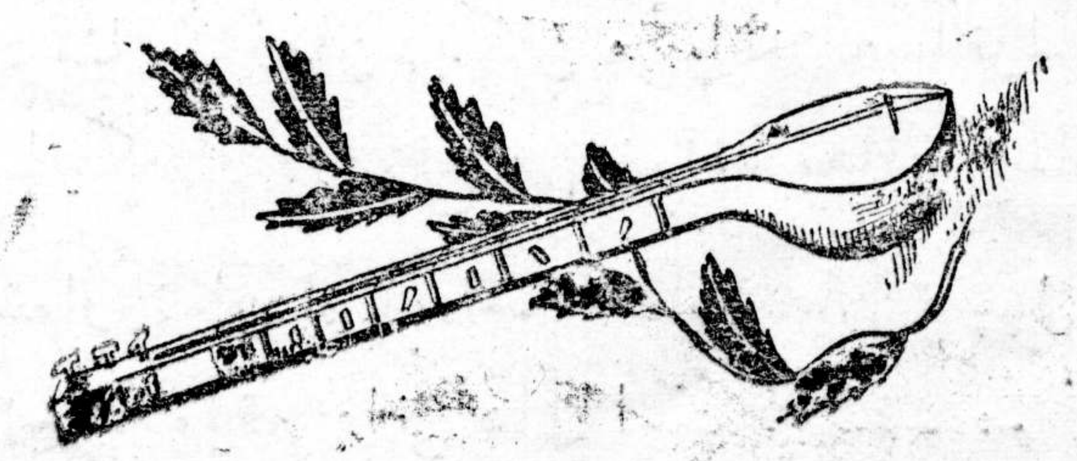
باد اعلیحضرت والا همیشه کامیاب
این دعای جمله افراد ودعای قاسم است

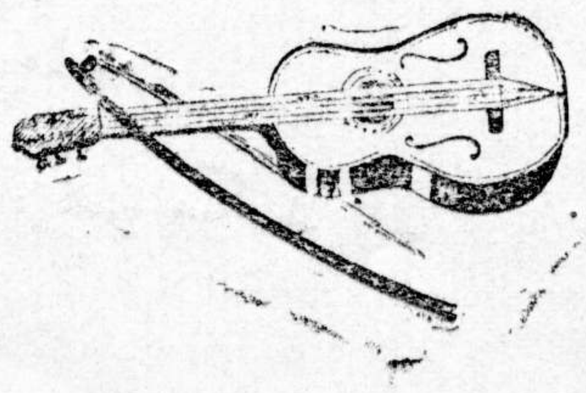
(۵) تانپوره یکی از آلات خیلی معروف موسیقی است .

(٦) درلفظ پیرچنگی تلمیح است بقصهٔ که درمثنوی شریف است وماللش آنست که خدای کریم همیشه ازافتادگان دستگیری می کند .

(۷) ابریشم بها بعضی صله وانعامی که به سراینده درمقابل سازوآوازش دهند زیرا درزمانهای قدیم که سیم وجود نداشت در رباب وطنبور ابریشم بسته مینواختند .

(۸) عدد مصرع این نوازشها بسی نیکو برای قاسم است) ۱۳٦٤ میباشد وچون که ۹ درآخر کلمهٔ نشاط واقع شده باآن جمع کنیم ۱۳۷۳ق حاصل آید که تاریخ سالگره را نشان میدهد . (بیتاب)





خ. م. خ

استاد قاسم

استادقاسم افغان پسراستاد ستار جو، در۱۳۰۲ ق- ه درخرابات کابل تولد یا فته .
پدرش ازموسیقی دانان بلند کشمیراست که در عصر اعلیحضرت ضیاء الملة والدین عبدالرحمن‌خان کابل آمد و بدربار پادشاهی مقام گرفت و تازیست موقع بدست داشت .

استادقاسم‌اولا موسیقی را از پدر آموخت و بعد ازاساتذهٔ بزرگ افغانی وهندی تحصیل نموده درفن خودرا بدرجهٔ کمال رسانید .

تاپدرش حیات بود بدربار سردار نصرالله خان نائب السلطنة پسراعلیحضرت عبدال حمن‌خان می بود بعدازوفات پدر بدربار شاهی اعلیحضرت سراج الملة والدین امیر حبیب الله‌خان قائم مقام پدر گردید چهل وهشت سال بدربار پادشاهان افغانی خدمت موسیقی را انجام داد وبالاخره بروزگاراعلیحضرت المتوکل علی الله محمدظاهرشاه سالگرهٔ هفتادمین‌سال دورهٔ حیاتش را درسال ۱۲۷۳ ق-ه رسماً ریاست مستقل مطبوعات گرفت ومجلسی دراستیشن رادیو کابل ترتیب داده‌فرمان ونشان خدمت ازطرف دولت برایش‌اعطا گردید .

بعد تکلیف خدمت موسیقی ازوساقط شناخته شد. تاآخرعمر معاش مستمری می برد ودرمنزل خویش جادهٔ حیات می‌پیمود درشب مجلس سالگرهٔ خود باضعف پیری وناتوانی یک چاشنی خواند واین بیت .

نرگس‌ازتربت من روید وخوبان گویند خاک گردیده و چشمش نگرانست هنوز

بتکرار ایراد می‌نمود ونیز این بیت .

شمع‌سان شکر که ازدولت بیداری بخت خدمت بزم ترا تادم مردن کردم

بمناسبت زمان ومکان اززبان اوتکرار می‌شد.

استاداشعارراصحیح می‌خواند. باحضرت بیدل (رح) وحافظ (رح) ارادتی‌خاص داشت مقامات موسیقی را باشعار این دوبزرگوار نشاط بخش میگردانید، وابیات که ردیف میسازد مناسب زمان ومکان می‌باشد که آنرا باصطلاح(موقع دانی‌میگویند) ازینجاست که ابیاتیکه او درموقع می خواند بحافظهٔ سامعین باذوق می‌ماند .

اشعارچندان ازیادداشت که بامتحان تاچهل روز بلکه دوماه غیر مکرر خوانده .

ازجملهٔ موقع دانی های است که گفت :-

درقندهار باشاه مخلوع بزیارت خرقه مبارک مشرف شدم چون خرقهٔ مبارک ازدرج نقره برآورده شد عجب کیفیتی بود که حاضرین همه محو ومبهوت بودند . شاه گریبان مبارک رازیارت میکرد ودیگران ازهرموضع که دست می آمد زیارت می کردند ازحسن اتفاق دامن راست مبارک بدستم آمد حینیکه می بوسیدم و بردیده می مالیدم بخاطرم این رسید بیت:

گردی شوم و گوشهٔ دامان تو گیرم گر بخت بفریاد رسد داد من این است

به آوازی خواندم که خود شنیدم و بس.

استاددرشجرهٔ موسیقی هند شاخهٔ بوجودآورد که امروز بنام طرزقاسم افغان (درموسیقی نوازان افغانی) شهرت دارد وهمین اقتدار اوست در موسیقی که از شاهان عصر خطاب استادی یافته فرامین و نشانها گرفته است .

بافقرا ومجاذیب ارادت داشت مخصوصاً مولوی صاحب سرای زرداد (که درکابل مردی فقیر وتارک الدنیا بوده تبرش درجوارمقبرهٔ تیمورشاه بابا پسراحمد شاه ابدالی است) ارادت خاص داشته استاد طبع غیور وهمت عالی را صاحب بود اعلیحضرت سراج الملة والدین اوراگفته بود که درمحفل ماجزاشعاربیدل نخوانی بازهم روزی در موقع خوانده بود بیت :

دیده ازدورم ودانسته تغافل کردی خوب کردی که تراخوب تماشا کردم

شاه گفته بوداین چه معنی دارد؟. استاد گفت: پادشاه سلامت معنی بیت واضحست شاه گفته من نمی فهمم استاد گفت بلی شاه سلامت همه بحضور تواضع دارند باید از کیفیت تغافل مطلع نباشند شاه گفت نگفته بودم بجزاشعاربیدل نخوانی استاد گفت در ضمن این همه ابیات که برای شاه خواندم این یك بیت برای خود خواندم ازممالك شرق وغرب هرموسیقی دانی که وارد افغانستان شده است غیرازاستاد کسی حریف محفل او نبوده.

استادراسه پسراست: یعقوب قاسمی، یوسف قاسمی، آصف قاسمی که هریك درفن موسیقی مهارتی بهمرسانده اند .

ملك الشعرا استاد بیتاب درمحفل سالگرهٔ قاسم ابیات ذیل را انشا نموده اند:

سخت شورانگیز وشیرین نغمه های قاسمست گوش ها اکثر نمکخوار نوای قاسمست

اکثرازخوانندگان مانده است پیش اوشکر اوستادیها مسلم ازبرای قاسمست

بیت آوردن بحسب اقتضای هر مقام خاصهٔ طبع سخندان رسای قاسمست

بافقیران دارداخلاص وارادت بیشمار این همه نیك اعتقادی ازصفای قاسمست

آن نشان حسن خدمت کزبرایش شد عطا مرهمی برسینهٔ درد آشنای قاسمست

ساکن کوی خرابات است این استاد فن
کرد ریکات دگر قایم پی ساز و نوا
سوزناك ودرد خیز ورقت آور پر اثر
درخرابات اینکه نیکو مسجدی آباد کرد
رادیو کابل که نیکو محفلی کرده است ساز
خامهٔ بیتاب پایان نشاط افزود گفت

این مرد هنرمند بتاریخ
۲۲ سنبله ۱۳۳۵ شمسی هجری
درمیان عصر ومغرب ودیعت
حیات بمؤکلان قضا وقدر
سپرد روز شنبه ۲۳ سنبله
ساعت شش عصر در شهداء
الصالحین بخاك سپرده شد
هنگام دفنش که از حاضرین،
بودم بالبداهته مصرعی
بخاطر رسید:
(دهد حق باستاد قاسم
بهشت) فوری سنجیده شد
دیدم (باستاد قاسم بهشت)
۱۳۷۶ قمریست به قطعه
آوردم.
استاد بزرگ عالم موسیقی
یکتای زمانه قاسم نیك سرشت
بگذشت زدنیا وبسال قمری
حق داد بگو (بقاسم استاد بهشت
خسته ۱۳۷۶

صحبت پیرمغان عشرت فزای قا سمست
لذت بی سابقه درطرز های قا سمست
آریائی نغمه آری های های قا سمست
باقیات الصالحاتی ازبرای قا سمست
لائق وباارزش، ابریشم بهای قاسمست
این نوازش ها بسی نیکو برای قاسمست



استاد قاسم افغان درحالیکه نشان بسینه دارد معلوم میشود

(c) ketabton.com: The Digital Library

﴿۱۱﴾

خطاب به مطرب!!



از نقاشی‌های دیوار بامیان: «دورا مشک» قدیم؛
این تصاویر آهنگی را در موسیقی افغانستان تا دو هزار سال قبل میرساند

مغنی کنون وقت جوش نو است
که بنیاد هستی بدوش صدا است
ره شوق ووجد وطرب ساز کن
دری بر دلم از صدا باز کن
نقاب خروش طلب بسته نیست
در ین ساز یك تار بگسسته نیست
نوای ره بینوائیست ساز
در پردهٔ آشنائیست ساز
چرا ناله ازنی نگیرد عصا؟
صریری بگلشن ننالد چرا؟
مگو نغمه در پردهٔ چنگ نیست
که مینای او قلقل آهنگ نیست
دف آئینه دار تحیر چراست
درای طلب از چه‌رو بی صداست؟
بود گوش طنبور تا کی گران
گره تا بکی تار را بر زبان؟
تغافل به بیداری عیش چیست؟
اگر ساز بیش ازرگ خواب نیست
بمال ازره لطف گوش رباب
که شورطلب یادش آید بخواب

کـلید در دل به مـضـر اب ده
بنـاخن از ین رشـته یك تـاب ده

ببین نـبـض حـا ل د ل افسر د ۀ
بدم رو ح در قـا لـب مـر دۀ

که در حسر ت نغمه د یوانـه ام
به هر شـمع آو ا ز پـر و انـه‌ام

دل افروز حیرت پر ست صداست
چو نبض تمنـا طپـش آ شنـا است

تغـا فـل گر حـال بیـدل مبـا ش
ز آهنگ این پرده‌غـافل مبـاش

ا گر نقش بیگا نگی ننگ تست
در ین پرده کس نیست آهنـگ تست

تو سر تا بـپـا نغمهٔ و حـد تـی
به صد نغـمه آ ئیـنه کـش تی

تـو برداری از حلقـهٔ دف صـدا
صـدا یـش زدست تـو دارد عصـا

بود خـالی از نقد خود چـنگ او
صد ای کـف تست آهـنـگ او

مجو نغمه ازتار وچنگ و ربـاب
چه‌خیز دز تحریك نبض شر اب ؟

در ین سینه ها جـلو ۀ تا ب تست
صدا ئی زتحریك مـضرا ب تست

نیت نـا له دارد که خو دمـن نیم
تو بس‌هر چه هستی‌من آ نجا کیم؟

لب خـا مش او همین نغمه زا ست
لب‌تست آخر لب نی کجا ست ؟

رگ ساز مـو ج زبـان دل است
دف وچنگ و نـی ترجمان دلست

همه ساز ها محو کار دلند
همه پرده ها پرده دار دلند

بساط جهان عیش یکرنگ نیست
چو اندیشهٔ خارج آهنگ نیست

صد ائی ز تار طرب جسته نیست
که نخجیر این دام وارسته نیست

باصد بزم اگر نغمه دارد خروش
همان از زبان می رسد تا بگوش

خیالت ز افلاک اگر برجهد
ز دل ها محال است پرده نهد

صدا رشته بر پاست از تار ساز
که حق را به مرکز رجوع است باز

ز آهنگ خود پرده برخود مبند
ز ساز خود اندیشهٔ غیر چند!



بود نغمه تا کی خموشی مباش
دلش لوح آئینه راز کیست

چرا به استاد قاسم مرحوم علاقه مند بودیم

وچرا ازمرگ اومتأثریم؟

یك سال پیش جسد بیروح موسیقی نواز محبوب خود استادقاسم افغان را بخاك سپرده بالای تربت اوسوگواری نمودیم واینك باوجود مروریك سال تأثرات ماازبین نرفته درهیچ حلقه ومحفلی نیست که ازوی یاد وبودی بعمل نیامده ، دست تأسف بهم سائیده و(خدایش بیامرزد) گفته نشود . این همه تأثرات برای چیست؟

برای اینکه استاد مرحوم ازعمر گران بهای خود تقریباً پنجاه سال آنرا در راه نشاط وسرور ما مردم وقف نمود . بیدار خوابی ها کشید ،رنجها برد ، زحمات را متحمل شد تاموافق بمیل ومرام ماازاقوال فیلسوفانهٔ اساتید وبزرگان علم و ادب باآواز تربم وروح نواز خود وصف الحال شعر بخواند وباکلك های توانا پرده های هیجان انگیز ساز را به شور درآورد وباین وسیله مارا شاد ومستفید گردانند اگر درجبین ماآثار الم وکدورت مشاهده میکرد شعری میخواند که تمام آن آلام روحی را یکدم ازبین میبرد،بماخطاب کرده میگفت :

(نمود کارجهان نقش کاسهٔ بنك است لبی بخنده کشائید وجام جم شمرید)

اگرازما آزاری بدیگران میدید ویامی شنید این شعررا میخواند:

گرمرهم دلی نشوی نیشتر مباش) واگر غرور وتکبری ازما بظهورمیرسید

جسورانه بمااخطارمیداد :

(سامان بندگی بخدائی نمی رسد ای بنده خاك شو که بلند است آسمان

هنگامیکه نزاکت موقع ایجاب میکرد اولاد این خاك را بواجبات شأن ملتفت ساخته میگفت :

(عروس ملك کسی تنگ در بغل گیرد که بوسه برلب شمشیرآبدار زند)

والحاصل ساز وشعر خواندن بموقع او کیفی وصحبت های دل آویزاو مانند شعر منشور کیف دیگری داشت که روزها، وما ها، مارا به سر وسرور نگهداشته واینك بعداز مرگ وی نیزقصه های او نقل مجالس است. گویااستاد باین عشق داشت در هر محفلی که باشد اهل آن محفل راشاد ومسرور نگه دارد روزی بالای مزار اورفته دیدم پیر مرد دانشمند وقامت خمیدهٔ نشسته اشك میریزد ودعامیخواند سلام مرا علیك واین بیت رابخواند :

(بسکه خوبان اندرین ویرانه ها گم گشته اند میچکدازدیده اشك وخاك رابومیکند)

به‌سوگواری اواشتراك نموده ازاستادقصه‌ها کرد یم وبروح ا و تحیا ت فر ستا دیم چندین‌جوانان باذوق‌را سراغ دارم که‌درتلاش وصد دآن اند نکته پردازی های ادبی استاد مرحوم‌راتاجائیکه‌خودشنیده ویادیگران بحافظه‌دار ندجمع کرده به‌صورت یك‌مجموعه گران بها بنام شهکاری های استاد تدوین و کتابخانهٔ خودرابه آن زینت بخشیده برای اسلاف بیادگار بگذارند .

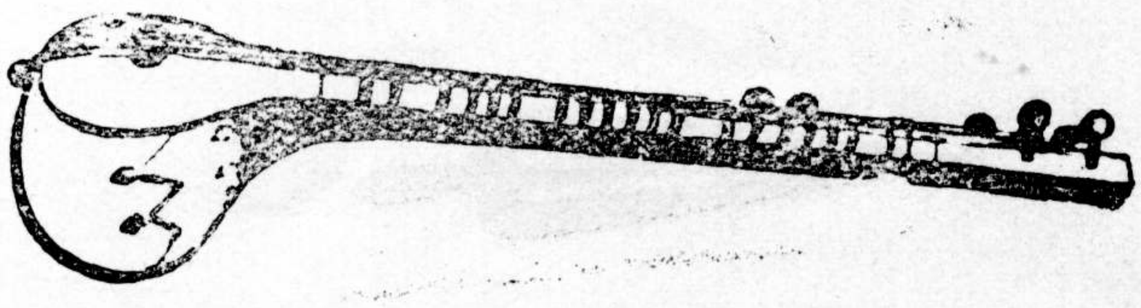
استاد مرحوم بعلاوهٔ علمیکه‌درفن‌موسیقی‌داشت وخط فاصلی رابین موسیقی‌ماوموسیقی همسایگان کشید ومکتب‌نوی‌را ازخود بنانمود شخص خدادوست‌وباایمانی بوده ازدعای مردان دل آگاه فیض کافی گرفته‌بود . روزی بمن تصادف کرده گفت :

خبر داری که عزم کعبة الله رادارم. گفتم‌مبارك است گفت‌عجب بیتی یافته‌ام که‌فقط درشب وداع دوستان برادیو آنرامیخوانم وابن بیت است :

(مبارك باد خاصان حرم را که عزم کعبه دارد بت پرستی)

اماحیف که‌مرض بیرحم باومجال رفتن رانداد وبالاخراستاد این آرزوی پاك را باخود بخاك برد .درشبی که رادیو کابل سالگرهٔ هفتادمین استادرا جشن گرفت واستاد دردم اخیر آن محفل بزحمت چند بیت پرکیفی‌را باآواز گیرنده ولرزان خود بگوش شنوندگان رادیو کابل رساند وباکف زدنهای ممتد حضار بدرقه گردید شنیدم که درتمام حلقه‌های فامیلی ازینکه دیگرآواز روح بخش استادمحبوب خود را نخواهندشنید زن ومرد ازدیده اشك میریختند و تأسف میکردند قصه‌های استاد بسیار است و باین مختصری نمی گنجد.

(فسانه‌ئیست مفصل حکایتیست دراز) بهرصورت‌مرگ حق است وهمه همین راه را درپیش داریم (آنکه پاینده وباقیست خدا است) اماخوشبحال کسانیکه خاطرهٔ نیك ازخود بیادگار باقی‌میگذارند . ازفرقت ابدی‌استادگرامی یك‌سال گذشت وخاطرهٔ نیك‌او (خدمت درراه سرورونشاط) جاویدان خواهد بودمابروح‌او دعاوتحیات فرستاده ازخداوند بخشاینده مهربان برایش طلب آمرزش‌میکنیم واینك ٤قطعه ازاشعار دوست فاضلم نیسان که‌نکتهٔ پردازیهای ادبی‌استادرا برشتهٔ نظم کشیده انتخاب و به مجلهٔ شریفهٔ پښتون زغ که‌بنام‌قدردانی ازاستاد مرحوم سالگرهٔ وفات اوراترتیبات گرفته است‌برای نشرتقدیم‌مینمایم‌تاروح استاد بداند که:(هرگز نمیرد آنکه‌دلش زنده‌شد به‌عشق) م.اسلم‌اخگر



نشان صداقت

شب سرور زجشن وطن نمایان است ردای نور بهرسوی، پرتـوافشان است
چراغ دیگر این صحنه خوش درخشان است بلی زنا در افغان ، صاحب ایمان است
میان خانه و صحن چمن چراغان است

بپا است مجلس عشرت ، میان تالاری کسی نشسته کسی هرطرف برفتاری
وزیر ها سفرا، ـ مردمان در باری دگر سو عسکری ،جرنیل ها، سالاری
تلالوئی زکریچ ونشان، پاشان است

بهصحن سالون زیباست ،صوت‌ساز بلند زسوی قاسم خوشخوان ونکته باز بلند
گهی صدای دعایش بصد نیاز بلند گهی ز عشق وگه ،ازیار دلنواز بلند
بلی به نکته رسانی خویش ،طوفان است

درین میانه سفیران بدور نادر شاه همه بهنوبت خود میرسند گاه به گاه
نشان بهسینهٔ نادر شه است همچون ماه نه یك، کهچند نشانی، بهسینه‌است وکلاه
نشان‌المر اعلای او فر و زان است

بلی گرفته نشان ، از صفاگری هایش زکار های بلندش به افسری هایش
ز ملکی وزنظامی ، و عسکری هایش زشیر مردی جنگ و، دلاوری هایش
که‌خدمتش بوطن واضح و نمایان است

سفیر کشور برطانوی ، سخن پیرا ستاده بود به همراهی ، انور و والا
نشانه کرد به انگشت ، المر اعلی که‌این چه نوع نشانی است آفتاب نما
بگفت شاه :نشانی که‌فخر افغان است

بلی نشان سعادت نشان آزادی ستاره و مه پر تو فشان آزادی
ضیاء دیدهٔ این دوستان آزادی سرور سینهٔ آوارگان آزادی
نشان طنطنهٔ کشور مسلمان است

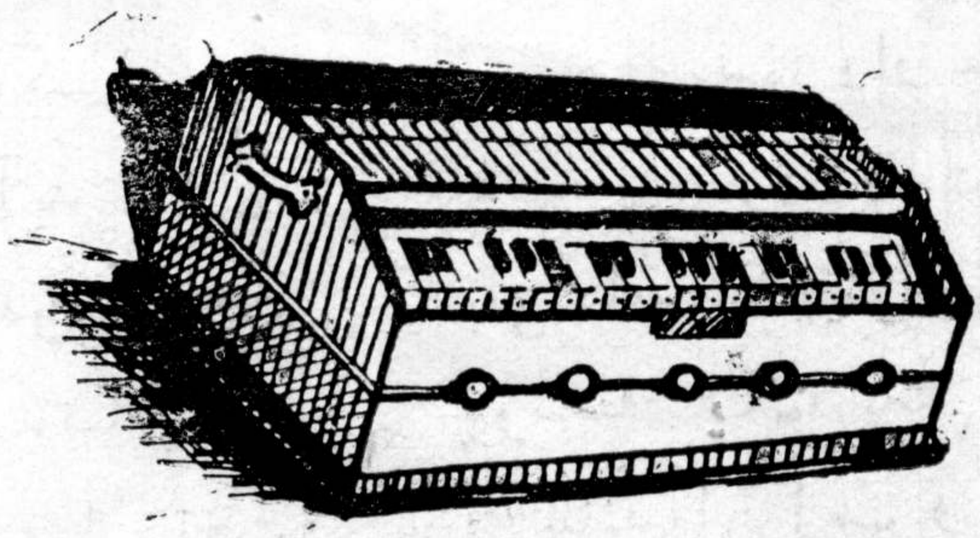
شنید قاسم افغان بساز حرف و سخن رسید بر همه اوضاع و طینت دشمن
زسوی‌شاه چنین گفت از وفا بوطن بهداغ سینهٔ من ای رقیب خنده مزن
که‌این نشان صداقت ز عشق جانان‌است

از تاختن های قاسم مرحوم

فصل بهار یکه چمن ناز داشت — تا که هم آغوش گلستان شود
از گل سوری بزمین جوش بود — تا ز شرر شعلهٔ سوزان شود
باد بهاری ز فضا می وزید — تا که فرح بخش دل و جان شود
میلهٔ شه بود به مابین باغ — دیدن او ضیاء چشمان شود
ساز و نوا نیز ، ز قاسم بپا — دل بر باید چو غزلخوان شود
شاه بنا کرد دمی بین ساز — میله ئی از دیدن اسپان شود
مهتری آورد یکی اسپ تا : — بر سر آن شاه بجولان شود
نادر غازی ، سر تو سن نشست — اسپ بنا کرد که خیزان شود
آری ز مستی بهوا خیز کرد — شاه نکو دید، که پایان شود
خواست یکی ازهمه درباریان — برسر آن اسپ نمایان شود
تا بکند رام ز مستی ورا — بر سر آن ، سواری آسان شود
بود یکی چاق و قوی هیکلی — خواست که شاه همخوش وخندان شود
فیل سر اسپ نشست و بتاخت — رفت که تا از همه پنهان شود
خوب دواند ، اسپ بهر کنج باغ — آمد و، میخواست که پایان شود
دید چو قاسم که زپا مانده اسپ — نیست ورا تاب که چالان شود
جاری عرق ازسرو چشمش چوجوی — لحظه به لحظه تر و لرزان شود
خواند چنین فرد بساز و نوا — خوب زدل - نی که هراسان شود

هر که گریزد ز خراجات شاه
بارکش غول بیابان شود

(نیسان)



بودند دوستان خصوصی بشوق ساز
مهمان یك رفیق وفادار دوست باز

خواننده قاسم است درین بزم بیمخل
آری مستمع همه هستند اهل دل

یاران همه مقام شناسند و باب ساز
مفتون شعر بیدل ومحو وکباب ساز

گنجینه های سینهٔ شان شعر آبدار
آتش نموده ازدل پر عشق شان شرار

زان جمله بود پاکدل استاد محترم
(بیتاب) آن یگانه ادیب بزرگ هم

زین روی آه و ناله زدل میکشید او
بردانش و رسای همه میرسید او

اشعار خوب خواندو مهارت بکار داشت
ازقوت و مهارت خوداعتبار داشت

ناخن بهتار های دل دوستان زدی
مروقت زنگ ها بکشیدی وتان زدی

باری نمود شکوه زدوران روزگار
کامروز نیست قدر بهشعر و تبارساز

موزون بهاستاد نظر کرد گفت واین
توترك شعر گوئی و من ازشانه بعدازین

استاد تا شنید چنین بیت شاندار
بیتاب شد چو بسمل سوزنده بیقرار

چیغی زدندو قیل پریدند ناگهان
قاسم بسوز بیشتر آمد ازین فغان

حق داد نالهٔ دل بیتاب عشق را
این بیت نغز خواند بهآواز پررسا

کارم صنم پرستی و گاهی شکست اوست
بیتاب عشق هر چه کند حق بدست اوست

شبی کز مسرت نوا میرسید
بدست عروسی حنا میرسید

همی خواند قاسم چنان سوزدار
که گوئی نیستان گرفته شرار

بلی سازو شعرش گهر بار بود
سرانگشت سازش شرر دار بود

چنین شعله ها کز صدا میرسید
ز خنیا گران از حنا میرسید

ز وصل و محبت سخن ها زدی
شرر بر گل و درچمن ها زدی

ترنم به آواز تانا ر داشت
بتار دل عاشقان کار داشت

زهر گوشه‌ها نورو رنگ آمدی
صدای شرنگ و پرنگ آمدی

تشعشع ز برق است هر جا بلند
تلالو ز ایراق ز نها بلند

دگر سو شراره ز دیگان بپا
دخان از سما وار جو شان بپا

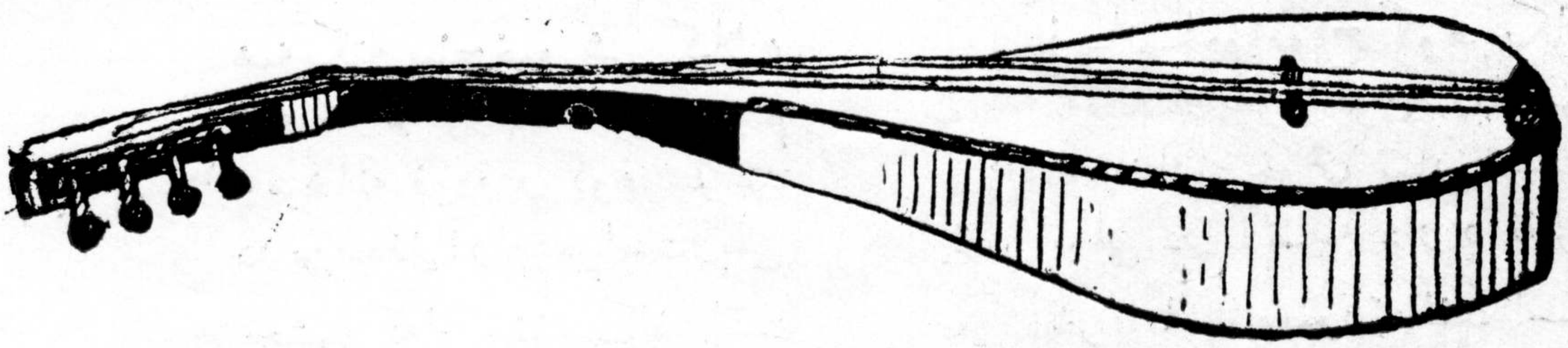
دگر سوز جمله بر آید سرور
بلند از سرور است امواج نور

چنین بود تا شب رمیدن گرفت
بلی دامن خویش چیدن گرفت

گپ از تخت خینه شدتا بلند
چوشعله یکا یك شد،ازجا بلند

که گیرند جائی بدامان تخت
به بینند آن زیب و سامان تخت

ز قاسم سرود دگر شد بپا — نوازید (حنا بیارید) را
بعیدن دویدن بیا و برو — تصادم نمودی بسازان او
چنان کان یکی نوجوان بچه‌ئی — بدادی بسارنگ او دکه ئی
دگردو مدم خوردو بشکست ساز — برون کرد ،قاسم، ازین پرده راز
که زنهار ،بر تار دل پا مزن — جوانی تو ای، خیز بیجا مزن
ترا خیز بیجای بیجا کند — که بیجا رویهات رسوا کند
کسانیکه این ساز سر میکنند — بساغر می عشق پر میکنند
بساغر مزن سنگ طفلانه را — میفگن بخاکی تو پیمانه را
شکستی که بر ساز پیدا شدی — سبب بر شکست دل ما شدی
خدارا صدا را گلو گیر نی — سر رشته درهم ، چو زنجیر نی
در آخر چنین شعر آغاز کرد — زآن بیدل نکته پرداز کرد
شنیدم حریف ترنم پرست — بطنبور ترکی رسانید دست
ز بیطاقتی ترك اسرار باز — برون جست چو نغمه از تارساز
بصد احتیاطش ز جا بر گرفت — چوچشم ازمژه زیرچادر گرفت
نصیحتگری گفتش ای‌خودپسند — برین یکدو تار اینقدر بخل چند
بخندید کای دشمن عافیت — شهید بلایت ندارد دیت
به پیچ و خم این خموشی بساط — مده از کف آئینهٔ احتیاط
مبادا سررشته برهم خورد — طرب فرصتی یابد ورم خورد
که مارا بضاعت جز این ساز نیست
اگر بگسلد رشته آواز نیست (بیدل)



(c) ketabton.com: The Digital Library

﴿۲۰﴾

خراباتیان

مقیمان این بزم الفت بهار
بفطر طبایع چومی‌سازدار

چوساغر همه فارغ از گفتگو
همه دست بر سر بر نگ سبو

زقید عبادات رسمی برون
بدرس اشارت همه ذوفنون

همه چون غنا صفدر آرزو
چو آزادگی جسته ازرنگ وبو

ز کیفیت رنگ تمکین شان
نگه سرخوش رطلهای گران

چوابروی خوبان تواضع سرشت
چوچشم نکویان حیا سرنوشت



استاد قاسم دردهلی با استاد وزیر خان ودیگر نوازندگان هندی
دیده می شوند

همه نکته سنج خموشی کلام
زبانها چوامواج گوهر بکام

همه فارغ ازرنگ امید وبیم
به میخانه چون بوی صهبا مقیم

نه میخانه فردوس گوهر سرشت
نه میخانه جوش بهار بهشت

درین محفل آرام عمراست وبس
تسلی در آئینه دارد نفس

بچشمی که از بینش کلفت است
خراباتِ معمورهٔ الفت است

کرامیل رفتن بود زین مقام
که چاهست درهرقدم نقش دام

بتوصیف این بزم دعوی گداز
نفس چون دم صبح شبنم طراز

بودمحو حیرت درین بزمگاه
طپیدن در آغوش نبض نگاه

چو خاموشی ساز آهنگها
چو گل ساغر گردش رنگها

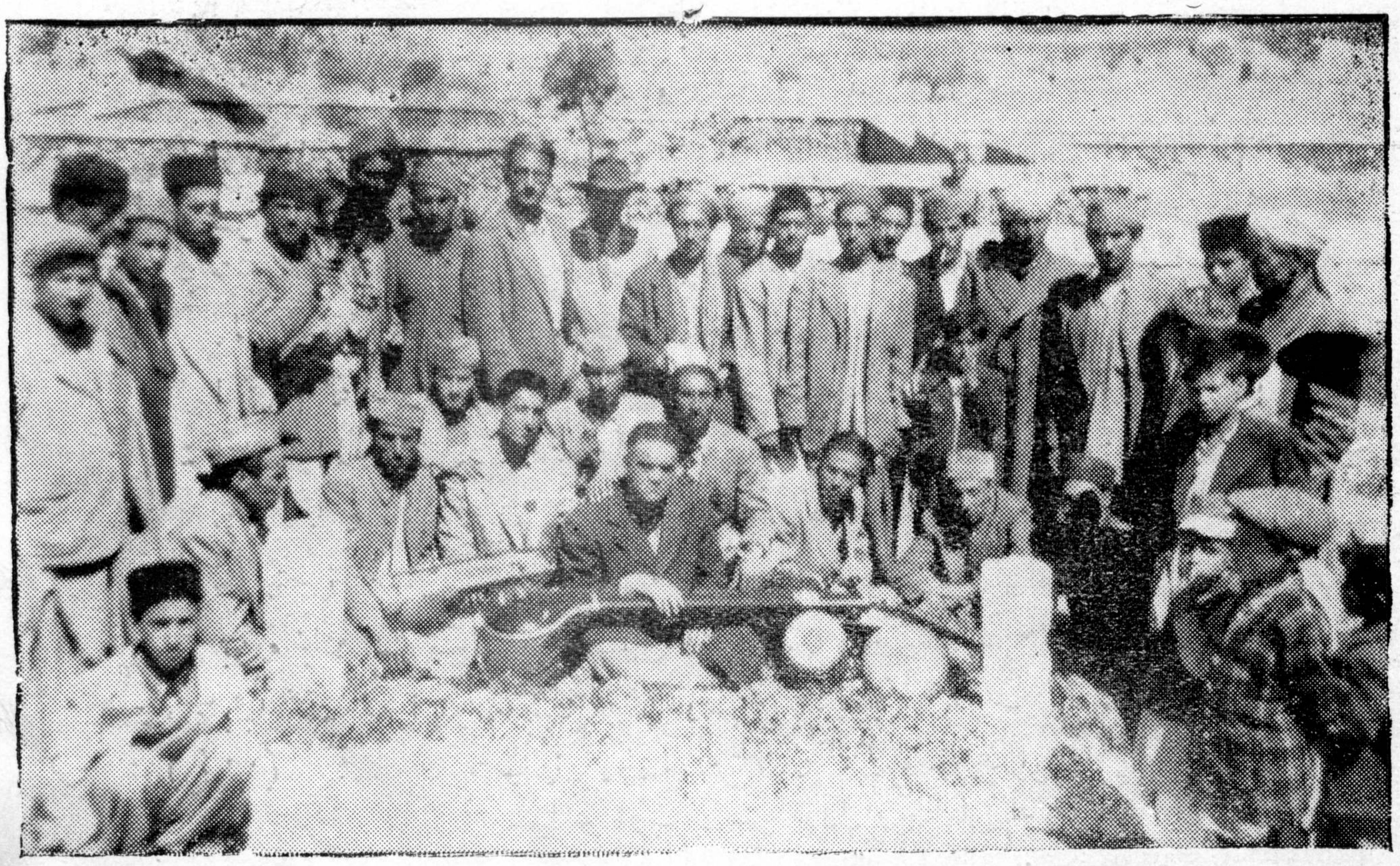
(بیدل)

(c) ketabton.com: The Digital Library

وصیت نامه

بتا بوتی از چوب تاکم کنید! — براه خرابات خاکم کنید!
به آب خرابات غسلم دهید — پس آنگاه بردوش مستم نهید!
مریزید بر گور من جز شراب — میارید در ما تمم جز رباب
ولیکن بشرطی که درمرگ من — ننالد بجز مطرب وچنگ زن

توخود حافظا سر زمستی متاب
که سلطان نخواهد خراج ازخراب



شاگردان وعلاقه مندان استاد درمزارش دعا میکنند

بیامطرب ای ساقی بزم هوش — که مخموری نشه دارم چو گوش
مشوغافل از زخم ادراك دل — بکن فکر خمیازهٔ چاك دل
مغنی بکن تازه آهنگ را — بده را ستی قامت چنگ را
مغنی زآهنگ نی یادکن — طرب را ز قید غم آزاد کن

لبی بر لب نی گذاری خوش است
شکرچون کند نی سواری خوش است

محرم پیر وجوان

هر که درمکتب دل شد سبق آموز وفا　　مرشد عشق در این راه شدش راهنما
هم زاخلاص وارادت ز رهٔ صدق وصفا　　سایه آساز قفا هر طرفی رفت ورا
این مر یدان همه بر منزل مقصود رسند
آری بـر منزل مقصود بسی زود رسند

امشب ای همنفسان خرم و دلشاد منم　　از غـم وغصه سراپا هـمه آزاد منم
آنکه از شوق کند ز مزمه بنیاد منم　　آنکه اوپاس پدر دارد و استاد منم
آتش عشق بجان و دلـم افـروخته ام
سبق مهر و وفا از پـدر آمـوخته ام

ای وطن خرم وسرسبز گلستان توباد　　نیروی شیر ببازوی جوانان تو باد
شرف نام نکو قسمت پیران تو باد　　شادمان خاطر اولاد قدر دان توباد
کـه زپیران فـدا کـار گهی یاد کنند
ازرهٔ لطف وکرم خاطرشان شاد کنند

احترام است زیك پیرغزلخوان امشب　　قدردانی شده از قاسم افغان امشب
افتخاراست به استاد سخندان امشب　　درنظرمیخوردهر گوشه چراغان امشب
قدر ازخدمت ارباب هنر کار نکو ست
قدر از خدمت اوباعث دلگرمی اوست

بوده یك عمر نواسنج گلستان وطن　　عندلیب چمن ومرغ خوش الحان وطن
بلبل نغمه سرا بوده ثنا خوان وطن　　قمری یا فاختهٔ سروخرامان وطن
داشت درفن سرائیدن خـود ذوق زیاد
خواند ارباب هنر ازدل وجانش استاد

تا کـه استاد هنر مند بشد نغمه سرا　　کرد طرز نوی ایجاد بموسیقی ما
سبك وی گشت پسندیدهٔ هر شاه و گدا　　کرد تعقیب همه اهل هنر سبك و را
شمعی از نغمهٔ خود درچمن بر افـروخت
سبق ناله بمرغان خوش الحان آموخت

دائما بوده سراینده بـزم شاهان　　داشته عزت وهم شهرت وهم نام ونشان
تابه امروز خداداده ورایك لب نان　　هست ازخلق نکومحرم هر پیروجوان
بذله گو خوش سخن وشخص قلندر باشد
هر چه از وی شنوی قند مکرر باشد

(نباتی)

مختصر شرح حال استاد قاسم مرحوم

تاریخ باهمه شمول وامتداد خود زادهٔ جنبش‌هاو کارنامه های بشر است ، تاریخ دفتر ثبت اسامی آن‌شخصیت های برجسته‌ایست که‌درخلال‌زندگانی‌خویش‌رول های‌مهم انتهاضی را دردایرهٔ آرت‌وصنعت وسایرمشاغل ومکلفات خودبازی ،ونام نامی خو درا به‌خط درشت در دامن‌اوراق حوادث به‌یادگار سپرده اند .

عالم کون ازبدو موجودیت کتلهٔ بشر تاامروزملیاردها نفوس‌را درآغوش‌پرورش‌خود استقبال کرده ،وهزار ها ملیون را دربطن خاك تیره‌سپرده است ،وچندین ملیارددیگر بمشابه سایر موجودات حیه‌در بحبوحهٔ‌این‌سیارهٔ مکور مانند اجرام‌متحرك‌درجنبش‌وحرکت هستند ،ولی‌همه‌درقطار ناموران نامی‌جهان قابل‌ذکر تاریخ نبوده واین افتخار سرمدی راحایز شده نمیتوانند ،چنانچه شاعری میگوید :

به‌محض کوه کندن همسرفرهاد نتوان‌شد زارباب هنر از صدیکی مشهور میگردد

هر صاحب آرت وهنردرقلب تاریخ جا گرفته نمیتواندبل کسانی درپرتواین تجلیگاه عرض تظاهر کرده میتوانند که‌درساحهٔ‌حیات پرفتور خویش رول های‌بس‌خطیر وبارزی رابازی کرده وابراز موجویت وبرازندگی نموده باشند .

استادقاسم ازان نیرومندان صحنهٔ‌هنرمندی‌بود که‌درتاریخچهٔ نهضت‌موسیقی کشورچنان جنبش‌هاوتحولات ابتکاری رامرجدشد، است که‌خاطرات تاریخی‌این سرزمین حق استادی این‌موسیقی دان معروف وطن‌را فراموش، نخواهد کرد .

استادقاسم نه‌تنها یکعالم موسیقی بوده ومحیط آمیزش واختلاط اومحدود و محصور برارباب این‌فن‌بود بلکه ذوق‌ومیل استادبطرف‌علم وادب هم‌به‌حدی بود که قسمت اعظم اوقات او بالخاصه درمجالس بیدل خوانی باادباوفضلای وطن سپری‌وشب‌هارا به‌مشاعره وتفسیر بیدل بپایان میرساند .

استادقاسم به‌میرزا بیدل شاعروفیلسوف نامورشرق واشعارسحرآفرین اوعقیده‌ومیل مفرطی داشته وغالباً هنگام نواختن موسیقی سامعه‌وروح سامعین خویش رابه اشعار آن شاعر شهیر نوازش می‌نمود .

استادموسیقی دان‌جامعی بوده ودرتمام‌شقوق موسیقی‌حق استادی‌راداشته وجنبه های فنی واحساسی موسیقی‌را حین‌سرودن‌مراعات میکرد ،درسرودن‌راگ، تهمری،راگنی،خیال غزل‌وترانه حتی‌طرز های‌ملی ،روستائی وپښتو علی‌السویه گوی سبقت را اساتذهٔ معاصر

برده بود در خواندن راگ هاوانواع طرز های مخصوصهٔ هندی در بسی کانفرانس های موسیقی هند درسلسله اساتذهٔ بصفت یك استادمو سیقی ا ستقبا ل میشد .

درتاثیر صدا ولهجهٔ خوش آیند استادحکایات و روایات عجیبی شنید ه شده میگو یند هنگامیکه استاد به‌خواندن آغاز وآوازاوروح میگرفت نه تنهاروح خود استاد بلکه ارواح تمام سامعین بحدی تحت تاثیروجذبات موسیقی وصوت جذاب استادواقع میشد که پیر و برنا وبلکه اطفال خورد هم به‌اندازهٔ مجذوب آوازاومیشدند که سررا ازپا نشنا خته وبا لتمام وضع وحال غیر طبیعی را به‌خود میگرفتند .

بسی استادان موسیقی هند که درجشن ها وغیره مواقع به‌افغانستان آمـده وبا استاد مسابقهٔ موسیقی کرده‌اند یادگارها وخاطرات خوبی از طرز خواندن استادومعیار استادی او با خودبرده‌اند .

میگویند پیش ازچهل یا پنجاه سال موسیقی افغانستان به‌طرز معمول امروز نبوده وبلکه من حیث العموم دوطرزخواندن که یکی ایرانی باشد ودیگر به‌شیوهٔ خاص هندی قدیم در پایتخت کشورمعمول ومتداول بود ، گرچه استاد قاسم مرحوم به طرز خواندن هندی مایل وبدوا شاگرد پدرمرحوم خوداستاد ستارجو واستادقربان علی مرحوم د رکابل وپس ازان یکی ازتلامذهٔ لایق استاد پیارا خان هندی درهند بوده واستادهمین طرزها را در خواندن خود تعقیب میکرد اماهمینکه درفن خود به‌حد کمال رسیده وشعله ملیت در کا نون سینه استادمشتعل شد ،حس افغانیت او راواداشت به‌موسیقی معمول « که یکدسته اشخاص بدون کدام اسناد تاریخی آنرا موسیقی هندی گمان میکنند) دست تصرف درازوموسیقی افغانی را ازهند جدا وشکل وهیئت عمومی آنرا تغییر داده طرزهای جدید وتازه ای بنام طرزقاسمی وافغانی درداخل دایرهٔ فن موسیقی کشف وبهمین ترتیب موسیقی کلاسیکی افغانی را رنگ وشکل قانونی وفنی بخشود که تاامروزهمان طرزمعمول بوده وتمام ارباب موسیقی کشورازان پیروی کرده وهنگام نواختن طرزتمری وغزلخوانی بهرشکل وقیافه وهرتغیروتحولیکه نغمه‌سرائی می کنند (ولوبهررنگ وروغنیکه بخوانند) ازطـرز وروش استاد تقلید وکا پی کرده ونمیتوانند من حیث العموم ازان چوکات خارج شوند ،یعنی استادقاسم مرحوم توانست که اثرات خارجی راازوطن معدوم واستقلال موسیقی افغانی را تامین نماید .

دردورهٔ نهضت موسیقی وطن استادقاسم مرحوم توانست که درحدود دوصدنفر خواننده

وسرایندهٔ شوقی ومسلکی طورمستقیم وغیرمستقیم تربیه و بموسیقی عصری آشنا نماید، و بهمین استاذاست که میگو بند تاریخچهٔ نهضت موسیقی کلاسیکی در کشورما باداخل شدن استاد قاسم در ین صحنه توام است .

علاوه برمزایا ومحاسنیکه درفن وشغل مسلکی خود داشت استاد قاسم شخص فقیرو فقیردوستی هم بوده بافقراوسالکین حقیقی بایك عقیدهٔ راسخ وصمیمی روابط روحی ومعنوی داشته بااعتقاد سلیمی ازفیض و برکات آنها نیزمستفید ومستفیض میشد. چنانچه میگو یند «تاثیرروحی واحساسی که درصدا ولهجهٔ استادقاسم بود ازفیض دعای همین فقرا وصاحبان حال ا ست » .

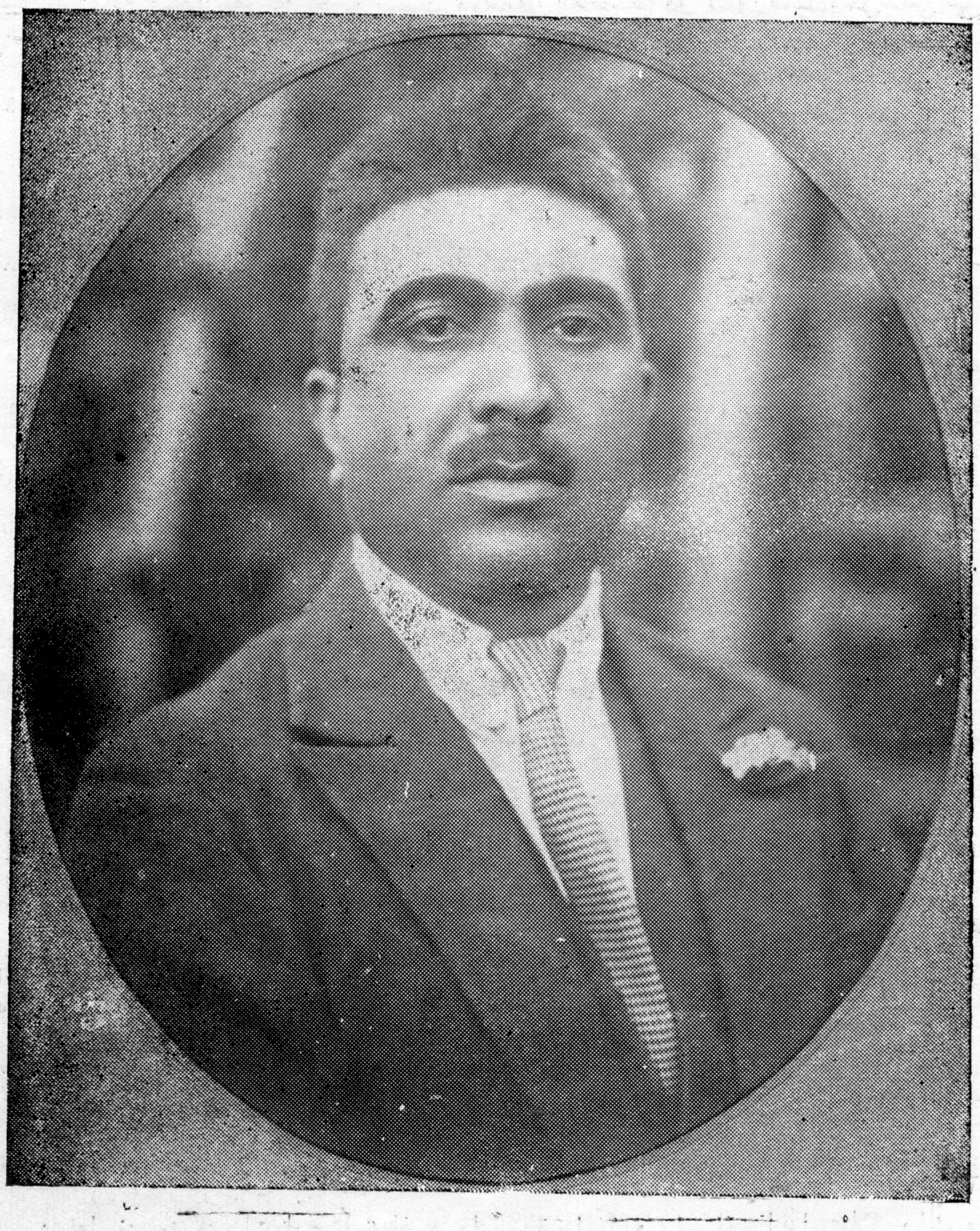
استاد قاسم مرحوم شخص بامسلك وعزم و ثباتی هم بوده بالخاصه درراه دوستی ورفاقت آنقدر پابند وصمیمی بود که بسایقهٔ طبع کریم خویش حتی ازایثارسرومال خودهم در راه دوستی ورفاقت مضایقه نداشت چندین مرتبه برای نجات چندین دوست ورفیق خودراموا جه بهخطر نموده ودوست خودرا نجات داده است، دروصف کرامت طبع وهمت بلند اومیگو یند بعدازجنگ عمومی اول واضمحلال سلطنت عثمانی، سفارت انگلیس جشنی بهیادبود آن روز گرفته واستاد رابرای خواندن بسفارت دعوت داده بود ، استاد دعوت شانرا رد کرده گفت « چون من مرید حضرت غوث هستم به هیچصورت قبول کرده نمیتوانم که آرامگاه پیشوای من بدست غیردین بیفتدومن در جشن دشمن اسلام شامل شوم. بلی این جشن جشن شکست اسلام و کامیابی کفراست لذا قطعاً نخواهم رفت » .

همچنان اززرنگی وموقع شناسی اومیگو یند پس ازجنگ استقلال افغانستان وقتیکه دابس بکابل آمده راجع به شناسائی استقلال افغا نستان باحکومت وقت مذاکره دا شت وهنوزمعاهده امضا نشده بود، دریکی از دعوت های رسمی دابس ازاستاد سوال کرد که به کدام یك ازآلات موسیقی بیشتر مهارت دارید؟ استاد گفت بههمه دابس گفت آیا به پیانو هم؟ استاد گفت آری .

بازدابس پرسید که آیا ازطرز موسیقی خاص افغانی که خودشما ترتیب کرده بمن هم یاد داده میتوانید؟ استاد گفت بلی اما بشرطیکه هر نغمهٔ راکه من بیك سمت پردهٔ پیانوشروع کنم شماطرف دیگر آنرا عیناً بنوازید دابس قبول کرد واستادترانهٔ استقلال راشروع نمود صدای ترانهٔ استقلال افغانستان درفضای قصر طنین انداز گردید واستاد بصدای رسا بخواندن آغاز نمود : مکتب ماست جای استقلال . . . .

درین حال آواز کف زدن های مدعوین بشدت بلند شد ودابس ازینکه خودش بدست

خود را نهٔ استقلال را نواخته به نزاکت مسئله ملتفت شده ولی نتوانست از ادامهٔ آن خودداری نماید



استاد قاسم و قنبرکه اولین بار ترانه استقلال را سرود

دفتر سوانح استاد نظیر همچو واقعات دارد، اگر تمام آنرا یگان یگان شرح و بمعرض اشاعه بگذاریم شرح حال مختصر او به کتاب مفصلی تبدیل خواهد شد لذا مناسب تر است بهمین قدر اکتفا کرده و گفتار خود را بدعای نیك در حق آن استاد بزرگ خاتمه بخشیم. سعدالدین «بهار»

خنك كسيكه پس ازوی حدیث خیر کنند که جز حدیث نمی ماند از بنی آدم

سعدی



استاد قاسم میگوید:

این زمان بگذار از خاموشی کنم رو بدنیای فراموشی کنم

کوی خرابات

خوشتر از کوی خرابات نباشد جائی
جای من دیر مغان است و مروح وطنی

آرزو میکندم از تو چه پنهان دارم
گر به پیرا نه سرم دست دهد ما و ائی

شیشهٔ باده و کنجی و رخ زیبائی
رای من رأی بتانست، مبارک رائی



استاد قاسم افغان با پسر کلان خود یعقوب قاسمی



استاد قاسم در عین جوانی

مطرب خوشنوا بگو تازه بتازه نو بنو!
بادهٔ دلکشا بجو تازه بتازه نو بنو

باصنمی چو لعبتی خوش بنشین بخلوتی
بوسه ستان به آرزو تازه بتازه نو بنو

.....

بی ناله رهٔ شوق بمنزل نتوان بست
یارب نی مجنون ازین بیشه ببالد

خلق را در مجمر غم دل بسوز انم چو عود
ناله در چنگ فراقت گر بدین قانون کنم



چو نی به سینه خروشد دلیکه من دارم
دنا له گرم بود محفلیکه من دارم

گر تو بیدار فسازی تا ابد خوابیده ام
کز تو بیدار فسازی تا ابد خوابیده ام

خانه کم زن که من گنان غبار م بازشو
خانه کم زن که من گنان غبار م بازشو

چو چنگ از هر رگم صد نغمه عشرت فزا خیزد
اگر بخت افگند سر رشتهٔ وصل تو در چنگم

بمناسب اولین سالگرد استاد قاسم افغان

جسم قاسم خاک شد ، روحش به پرواز است هنوز
طرز های خواندنش در پردهٔ ساز است هنوز

خواندن ریکارد آن از دل گرامافون نمی برود
عکس نازش در جهان آئینه پرداز است هنوز

آن گلو و آن زبان و کام ، با سر خاک شد
یاد وی در خاطر هر فرد ، دمساز است هنوز

پیکرش بوسید لیکن ، در خیال دوستان
جلوه گر در دیده چون ، محبوب طناز است هنوز

گرچه از روز وفاتش ، تا کنون سالی گذشت
راست پرسی از غمش یک شهر ، ناساز است هنوز

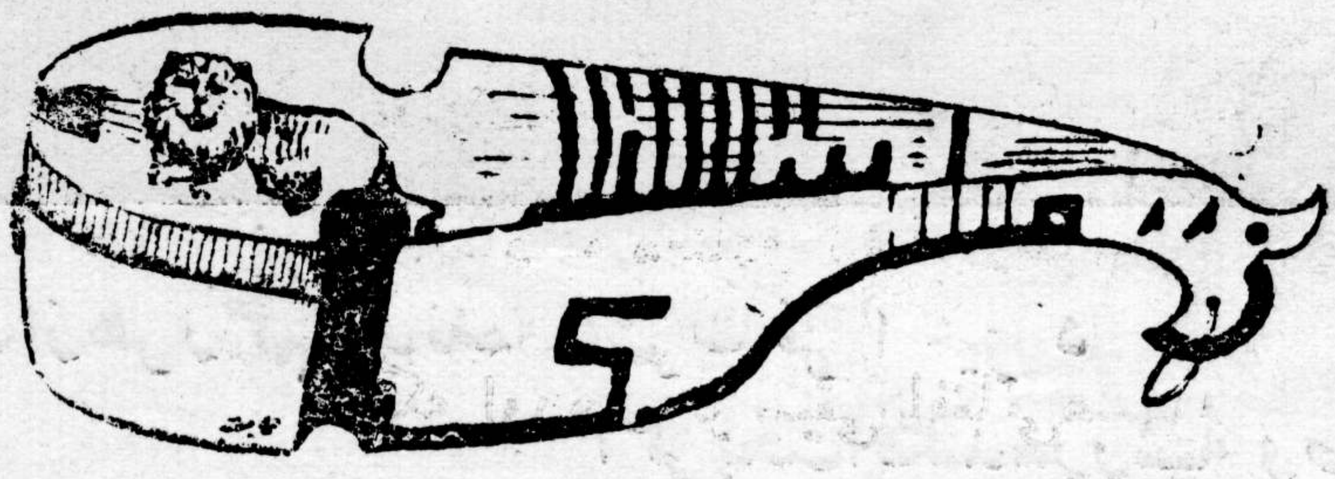
تربتش گلپوش چون دیدم ، بخود گفتم چنین
الحق این شخص محبت پیشه ، گلباز است هنوز

در جهان روشن چراغ وی ، ز فرزندان اوست
شکر لله دودمان او ، با عز و ناز است هنوز

دیده مردم ندیده ، یک قیام همتای وی
در جهان ساز یک شاه فرد ممتاز است هنوز

دورهٔ عمر ، عشق وی را ، گرچه آخر گفته است
فکر و ذکرش در غم و سودای آغاز است هنوز

(صوفی مشتری)



(c) ketabton.com: The Digital Library





استاد قاسم باوجودیکه در لحظات اخیر زندگی طبعش ناساز بود ولی با ساز دمساز وهمدم معلوم میشد

بمناسبت سالگره استاد قاسم

یوسف قاسمی

دوستدارش شد، هر صوفی وهر بادهٔ پرست

گشته پژمرده درین باغ یکی بلبل مست — بر ف پیری بسرش رقص نمود و بنشست

آنکه می کرد به آهنگ دل انگیز ی چند — همه را غرق نشاط و همه را احسن پرست

آنکه هر نغمهٔ پرطنطنه اش می افگند — در صف دشمن این کشور کهسار شکست

آنکه از سوز دلش گرم شدی بزم ادب — دوستدارش شده هر صوفی وهر بادهٔ پرست

آنکه گنجینهٔ اشعار دری بود دلش — هر دری کز دهنش ریخت شدی دست بدست

آنکه گفتی حسب حال سخن های نکو — طایر فکر وی از اوج بپا ئین ننشست

پای بنهاد به هفتادو نیفتاد زشوق

زانکه اورهبر موسیقی افغانی هست

عبدالحق (واله)

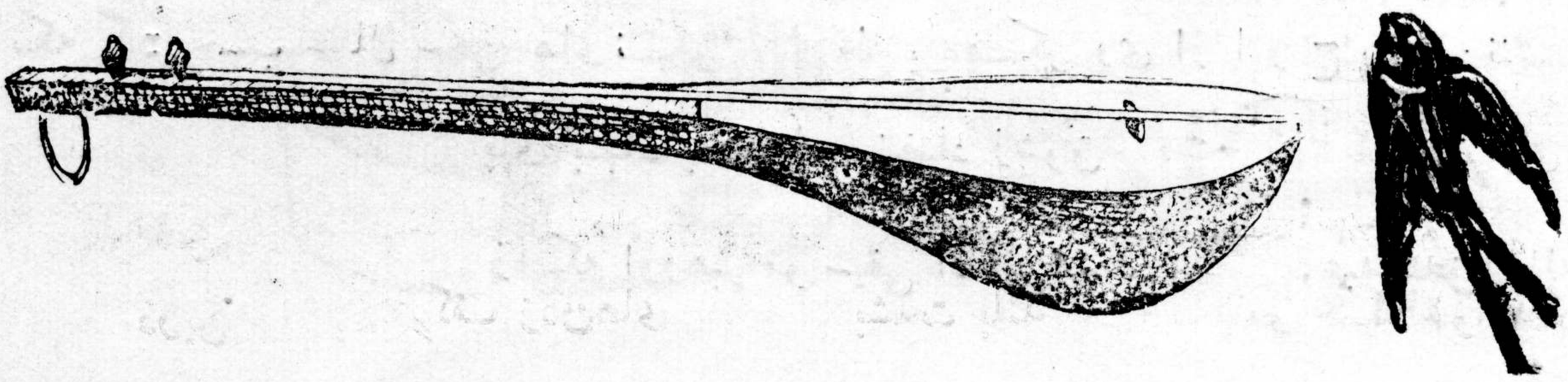
رفت آن پیر خرابات از نظر

دلربابی دلربا ناید بکار
ورگ سارنگ است درچشم پلنگ
چون ندارم خرمی ازهیچ باب
ساز کارم نیست بی همدم مدم
ساز نا ساز است برطبعم کنون
در مقام بیخودی پرمیزنم
ساز من فریاد زنجیر جنون
ار غم افتاده چون بردوش من
دل چسان صوت گرافون بشنود
راگ در رگ زند نشتر مرا
دل کی ازآسا دلاسا ی شود
زیرو بم درزیر بم گوشم کند
تا که رفت استاد فاسم ازجهان
آنکه شاهان محوسازش بوده اند
عمر او بگذشت درعیش وسرور
دوری از بزم طرب کرد اختیار
عاقبت کام وزبانش خاك شد
رفت آن پیرخرابات از نظر
رشتهٔ سا ز مسرت کنده شد

سیم‌ها درچشم من هریك چومار
کاسهٔ تا نپوره ما نند نهنگ
باب دردادن بود بی اوربات
نی نوازا! نای خود دیگر مدم
صد نوا ازسینه می آید برون
جای طبله سنگ برسر میزنم
ساز من باریدنست ازدیده خون
رادیو بدمیخورددر گوش من
ما نمی‌ساز طرب چون بشنود؟
راگنی در دل بود خنجر مرا
اژدها از جوك پیدا می شود
تال وسرا مروز ببهوشم کند
بی نمود افتاده بزم دوستان
دلربا یان دلنوازش بوده اند
بزم او از روی خوبان پرزنور
رفت ازد نیاسوی دار القرار
صددل ازتیغ فراقش چاك شد
نیست درآواز وسازا کنون اثر
طبع شایق هم بغم‌سا زنده شد

رحمت حق شامل احوال او
این دعا ازما بود د نبال او

شایق جمال



استاد قاسم

بیاد شبیکه نوازندهٔ شهیر وطن استادقاسم افغان نظر به علالت مزاج ازخواندن برادیو کابل معذرت خواست و با شنوندگان وداع نمود.

هزارن همچو بلبل در بهاری میشود پیدا
نواسنجی چواو در روزگاری میشود پیدا

دوشینه که شب آدینه ونیمهٔ جدی بوددر پردهٔ سازآن استاد نواز نده سوزی نهفته بودند که ناخن بدل میزد وزخمه بر جگرفزو میبرد.

نوای او چون مرغان هوا سررمیدن داشت و بگفتهٔ سخنور نازك خیال صفاهانی(۱) بران بود که دام پری شکار (۲) گلبانگ (۳) آسمانیش را ازفضا باز چیند و تنهائی گزیند ودیگر آن شوریده شیرین کارشور انگیز خرابات نشین، گوشه گیر خانقاً شود.

ازنوا بناله گراید ودرپردهٔ شام پیری خورشید آسا آهنگ نهفتن کند.

این دستان سرای خاراشکن(٤) نصف یك قرن یعنی تام پنجاه سال درفضای احساسات وعواطف فرزندان افغان بال میزد وشور میانگیخت ـ جذبهٔ تولید میکرد و حال می آورد می خندانیدومیگریانید.

تردستی های بلعجب استاد شعررا باموسیقی درهم آمیخته وادب را در طرب نهفته بود پنجه‌های فسونکار او بررگهای فسردهٔ سازجان می بخشید ونوای غمزدا (٥) او بردل مرده تأثیر مسیحائی داشت

تا صدایش فسون اثر میگشت از عدم عمر رفته ر می گشت(٦)

درهرمقام که آهنگی ازپردهٔ سازش بر میخاست شعری ازسخن پرداز دقیقه سنج موشگاف مرزا عبدالقادر بیدل ازان بدرقه مینمودوصفیرسرایندهٔ سحرآفرین شیراز ازفراز

---

(۱) مراد ازمحمدعلی صایب است وهم صفاهانی نام نوائی باشداز موسیقی

(۲) اشارت است به بیت معروف صایب

از پرده نغمه مطرب دستا نسرا کشید دا م پر ی شکار برو ی هو ا کشید

(۳) نام نوائی باشد

(٤) نام نوائی باشد

(٥) نام نوائی با شد

(٦) ازمثنوی عرفان حضرت بیدل

کنگرهٔ عرش باوی همراهی میکرد (۷) ، مقام ومقال ممزوج میگشت و شعر باشور در می آمیخت گاهی شبانه بانی‌شبانی ازعرفان مولوی حکایت میکرد وگاهـی بامداد(۸) ازصدای تاراو سوز سنائی مشهود میگشت، خنیاگر خراسان (۹) اعجاز خسروی، (۱۰) داشت که‌در کابل‌با کلیم ۱۱)راه حجاز (۱۲)میسپرد .درانجمنی که‌انگشـت درابریشم تار می‌نهاد آهنگ روح‌نواز اوچون بال کبوتر (۱۳) نامه بردلهامی گردید.وقتی بانـوا های‌دل نشین (۱٤) بهار نشاطی(۱۵) پدیدمی آورد که‌خرمی هاوزیبائی های ز ندگی ازان آشکارا دیده میشدو وزمانی‌ازنغمات سوزنده و غم‌انگیز شکلی‌برهوا مـی بست که بیچارگی هاوناکامی های انسان دران خوانده میشد ،عشق وشیدائی راباوج کمال (۱٦) رسانده بود ،غرور افغانی ودردملی داشت،آزادوار (۱۷)سخن میراند وهیچ‌قدرتی اورا مرعوب نمیکرد اومعتقد بودسرود افغانی ازموسیقی هندی و ایرانی مجـز است‌او میگفت بر نوازندگان ماست که‌آزادی باستانی خودرا درین فن تجدید کنند ،میگفت‌ما بـاید موسیقی جداگانه داشته باشیم واین‌موسیقی زادهٔ احساسات وذوق‌ها وعواطف‌خود مـاباشدوی.درین‌راه‌رنجهای‌فراوان بردوتمام عمر گرانمایه‌رابر سراینکار صرف‌نمـود ، موقع آفرین وبدیهه سرابود حافظه‌اش حکم گنج فریدون (۱۸) داشت باایرادمضامین

(۷) اشارتست بدین بیت‌خرابه

من‌آن مرغم که‌هرشام‌وسحر گاه ز بـا م عـرش می آید صفیر م

(۸)نام نوائی باشد

(۹)نـام‌نوائی

(۱۰)اشاره بکمال مهارت که‌امیر خسرورا درشعر وموسیقی بود وهم‌نام‌کتـاب او

(۱۱)مشاعرمشهو ر

(۱۲)نام نوائی با شد

(۱۳) نام نوائی

(۱٤)نام نوائی

(۱۵)نام نوائی

(۱٦) نام نا م‌نوائی

(۱۷) نـام نوائی

(۱۸)نام نوائی

مسلسل ودلکش (۱) مروارید(۲) برشته میکشید داستانهای بدیعه گوئی ومو قع آفرینی اوسخت دل‌انگیز وبسیار جذاب است گویند هنگامی که‌مستر دابس نمایندهٔ بریتانیا درکابل‌بوده‌وقرار بودپیمان استقلال وطن بسته‌شود دابس سر معارضه داشت روزی‌در دربار بزم‌طرب آراسته بودند استاد مشغول سازو آوازبود دابس‌رانیزبدربار دعوت کرده بودند همین که‌دابس درمحفل واردشد استاد باهمان غرور ملی که مخصوص او بود بدون تأمل این‌شعر رانوا درآورد .

میزند چشم کبود تو بمژگان ناخن ترسم‌ای‌شوخ میان‌من وتوجنگ‌شود

وآنرا چنان شوریده ومست‌خواند که‌مایهٔ شگفتی واستعجاب نمایندهٔ دولت بریتانیا گردید وبی‌اختیار باحترام استاد برخاست .

گویند:- روزی دابس خواهش نمود که‌وی‌را از آهنگ های ملی چیزی بیاموزد استاد دراولین درس‌ترانهٔ استقلال رابوی آموخت:

مکتب ماست جای استقلال سبق ما هوای استقلال

گویند روزی پادشاه باذرق ودل‌آگاه وطن اعلیحضرت‌امیرحبیب الله خان بیکی از دامن‌های کهسار خرم‌وزیبای کشور سراپرده کشید وبساط نشاطی بهم پیوسته بودند ، استاد به سازوآواز سرگرم بودناگهان تندبادی ازدامن صحرابرخاست، تاسرا پرده‌رسید امیرفرمان داد دامن‌خیمه فراکشند تاازغبار برکنار مانند چون پردهٔ شفاف عدسی خیمه فرود آوردند حجابی میان‌بارگاه ودستهٔ نوازندگان پدیدآمد استادبلاتأمل خواند:-

چقدر در دلش از جانب‌ما بود غبار که‌میان من ویارآئینه دیوار کشید

گویند وقتی‌یکی ازدوستان اورا بزندان افگنده و گناه بس‌عظیم بوی بسته‌بودند روزی‌در باغ‌بابر شاه‌بزم خسروانی برپاشده بود ،استاد نیز دران بارگاه حاضر بود چنان شوریده ومست‌می‌خواند که‌شاه‌بوی وعده‌داد هرچه بخواهد به‌بخشندش اما وی از زخارف دنیوی چشم‌بسته این‌بیت رابنوا درآورد :

بخشیدن در منبود پیش ما کرم صاحب کرم کسیست که‌بخشد گناه‌را

چنان‌مؤثر افتاد که شاه‌امرداد آن کشتنی‌جوان رابوی به‌بخشند. یاد دارم نوروز بود ودرختان بادام شگوفه‌آورده، باغ‌بابر به‌تأثیرنسیم‌بهار چون‌بهشت آراسته ، حکم داده بودند کشاورزان وباغبانان گردآیند ، مراسم نروز آنجا گذارده آید ، اعلیحضرت محمدنادر شاه‌شهید رحمة‌الله علیه بغرض‌تشویق ارباب زراعت درتالار شمالی باغ نزول

---

(۱) نام نوائی

(۲) نام نوائی

اجلال فرمودند پاره‌های ناز که ابر در گوشه‌های آسمان هویدا بود خورشید می‌تابید باد بهاری می‌وزید دهقانها مراسم نوروزی ایفا کردند، استاد نوازندگان دست بساز برد و لب به آواز، و این قطعهٔ شیخ شیراز را به نوا در آورد: -

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

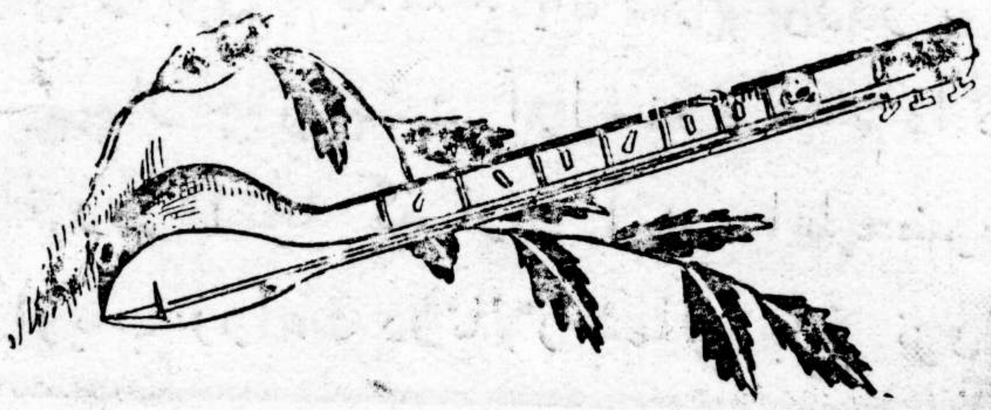
منظرهٔ دلفریب بهار، شیوائی شعر، گیرائی آواز چنان بهم آمیخت که نظیر آن کمتر دست دهد این داستانها نمونه مختصری از ذاکره نیرومند و بدیهه‌سرائی استاد چیره دست بود که بیاد آوان جوانی و بهار زندگانی وی در بن وجیزه فراهم گردید و اگر همه را استیعاب میکردم سخن به اسهاب می کشید -

این غزل شیوا را استاد سخن سرایان کشور ملک الشعراء قاری عبد الله مرحوم در وصف خواندن استاد قاسم به استقبال صائب اصفهانی سروده، بودند: -

امشب بلحن تازه چه قاسم صدا کشید صوتی عجب زحنجرهٔ جانفزا کشید
بی پرده باز پردهٔ عشاق (۱) میزند دلکش ترانه پنجه اش از دلربا کشید
یک پرده از گل است صدایش لطیف تر گویا صدای خندهٔ گل از نوا کشید
در نغمه جان دمید ز دلکش صدای خویش انفاس عیسوی مگر از نای وا کشید؟
می آورد بر قص هوا را ز اهتزاز کار صدا ز پر اثرش تا کجا کشید
مرغ از پریدن آب زرفتن فتاده است تا از گلوی تازه و تر این صدا کشید
آخر بگو برای خدا این چه نغمه است؟ آهنگ دلکشت دل ما را زجا کشید

آهنگ را برنگ توصورت نبست کس
قاری فسون صائب شیرین نوا ببین

(ژوندون)



(۱) نام نوائی (۲) نام نوائی

مطبعهٔ دولتی

Iran Digital Library www.iran-archive.com

استادقاسم بااستاد تاگر درسفارت هند هنر نمائی میکنند

((☆)) ترانه‌های جهان گرچه مختلف رنگ اند
توچون زپرده برائی همه یك آهنگ اند((☆))

((☆)) چو آب مردم روشن دل از سبك روئی
به جام وشیشه وسنگ وسفال یکرنگ اند((☆))



استاد قاسم با استاد فیاض مرحوم

(c) ketabton.com: The Digital Library



استاد قاسم با پسران و شاگردان خوشنوای خود

ز پرده نالهٔ حافظ برون کی افتادی اگر نه همدم مرغان صبحخوان بودی!

از دوست عزیزی شنیدم ..

علیحضرت سراج الملة والدین روزی در حال ناخوشی در (برندهٔ قصر استور) با مصاحبان واهل دربار نشسته و (استاد قاسم) میخواند ..

چون مزاج پادشاه ناساز بود دفعتاً بهم برآمده (قاسم) را گفت : بد میخوانی، گل لغت میکنی ، روزت را میگذرانی ! این جملات را بخطاب وشتاب و عتاب فرموده برای تأدیب استاد (قاسم جو) قمچین ، چارپائی، گلیم خواست .

با این تصادفِ ناساز سازنده وساز از آواز مانده وزنگ همه کر گشت بطرفة العین اسباب لت وکوب مهیا ، ونسقچیان برای تطبیقِ حکم شاه صف زدند .

اینک همین وقت بود که برطرب غم می بارید وبر اهل طرب ماتم میگذشت . اهل دربار باهمه سراسیمگی حیران مانده بودند که استاد در زیر شلاق به کدام مقام ناله خواهد کشید وسازِ فغان را به چه آهنگ وآوازی سر خواهد نمود .

درچنین موقعِ نازک وپرخطر طالع ناسازِ استاد یاری و مددگاری کرده وسردار مرحوم محمد آصف خان قدم خیرخواهی پیش گذاشته عذر اورا

نمود وباین عبارات عفوش را مستدعی شد که : خراباتیان رفیقِ روزهایِ
خوشی ومجالسِ عشرتِ ماهستند وآنهاکه مانندِ کاسهٔ چینی بخوردترین صدمه مویک میشوند
اگرمانندِ مردمانِ سرپائی قمچین کاری شوند شیشهٔ شان بسنگ آمده ومی شکنند
والبته باشکست ایشان صدها دل صاف ونازک هم می شکنند .

ازشکست یکدل اینجا شیشه ها خواهد شکست

اگراین دفعه گناهش بخشیده شود عذرمافات راخواهد خواست وبمیل خاطرِ اعلیحضرت
خواهد خواند . امیرصاحب عذرسردارمرحوم راقبول فرمود امانسقچیان راگفت :
شمانرویدومنتظرِامردوم من باشید گویند : قاسم ، که هوش وحواس را
ازدست داده بود بجای آنکه عذرِتقصیرخودرامیخواست گناهِ تازهٔ دیگرکرد که قابل هرگونه سزا بود
خاصه درچنان موقع که شاه درمقامِ امتحان وعذرخواهان باهمه استقامت ترسان ولرزان بودند
یعنی : استاد باصدای حزین ولهجهٔ غمین آلابی کرد واین فردِ طعنه آمیزمیرزامظهررا خواند :

نه تمتعی زدنیا نه زدین نصیب مظهر
تو به فن بی کمالی چقدرکمال داری

اگرچه قاسم این طعن را بنفس خودزد وبخود خطاب نمود اماوضعِ مجلس طوری بود که همه مخاطب (امیرصاحب را)
دانسته وعقل ازسرهمه بدررفت زیراتردیدی برای شلاق کاری ، باقی نماند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازآنجا که شاهان درعفو واغماض همت عالی داشته وغیرتِ شان نمی گذارد که عفورا بمجازات بدل سازند بطورغیرمحسوس باسردارمحمد آصف خان مرحوم درکدام مبحثِ دیگرخودرا مصروف ساخت وتا آخرِروزازین ماجرایاد هم نکرد .

ولی استاد درهمین مجلس ازخواندنِ افراد بموقع و وصف الحال هوش وگوش سامعین را به الحان ونالہ های خود متوجه ساخته درضمن همینکه گوشهٔ خاطرِامیرصاحب رادریافت فی البدیهه خواند:

گرخطائی سزدازماجای عذرِنجودیست
بیقراران نگاهت لغزش مستانه اند

باستماعِ این فرد امیرصاحب راسروری دست داده استادرا موردنوازش خاص فرمود ومشتِ زری هم بروی نثارنمود .

بدین ترتیب این مجلس بصورت یک مجلس سرورخاتمه یافت اما معلوم نشد که نسقچیان تاچه وقت استاده مانده وباچه قواره ازین معرکه بدررفته باشند .

(کهگدای)

راقمه : عزیزالدین وکیلی فوفلزائی

(c) ketabton.com: The Digital Library



ستاد قاسم افغان با جمعی از یاران و دیگر گرانمایگان معروف

ذوق سماع

چیست می‌دانی صدای چنگ وعود ؟ انت ربی ، انت حسبی یا ودود
نیست در افسردگان ذوق سماع ور نه عالم را گرفته این سرود
آه ازان مطرب که از یك نغمه اش آمده در رقص ذرات وجود
جای زاهد ساحل وهم و خیال جای عارف غرقهٔ بحر شهود
هست بی صورت جناب قدس عشق لیك در هرصورتی خود را نمود
در لباس حسن لیلی جلوه کرد صبر وآرام از دل مجنون ربود
پیشروی خود ز عذرا پرده بست صد در غم بر رخ وامق کشود
درحقیقت خود بخود می باخت عشق وامق و مجنون بجز نامی نبود
عکس ساقی دید جامی زان فتاد
چون صراحی پیش جام اندر سجود (جامی)

خاموشی

چند از این غمها بسردی دم زنم وین سکوت گرم را برهم زنم
درسکوت ودرنگاهم رازهاست در دل خاموشیم آوازهاست
بنگری گر بر لبان بسته ام بشنوی فریاد جان خسته ام
خامشم من لیکن این بانك ونوا آشنا باشد بگوش آشنا
آسمان را با همه پهنا وری بنگری خاموش اگرخوش بنگری
مهرومه خاموش واخترها خموش لیکن اندرجانشان جوش وخروش
شب به‌جانها رنك رویا می‌زند چون بخاموشی ره ما می‌زند
جوی باریك از میان مرغزار می‌گریزد بادو صد آوای زار
می کند با سبزه هردم گفتگو تا رود در کام شورستان فرو
رود پهنا ورب به آوا می رود گرم درآغوش دریا می‌رود
خامشان را ناله ای ازدرد نیست وانکه از دردی بنالد مرد نیست

این زمان بگذار خاموشی کنم
روبد نیای فرا موشی کنم هاشم «جاوید»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ARIC
B
1.237
NAW
4357



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library